

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۳۶

آیه ۲۵ - ۲۷

آیه و ترجمه

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ۲۵
ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها و عذب الذین کفروا و ذلک جزاء الکفرین ۲۶
ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء و الله غفور رحیم ۲۷
ترجمه :

۲۵ - خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.
۲۶ - سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد، و لشکرها را فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران!
۲۷ - سپس خداوند - پس از این - توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر :

انبوه جمعیت به تنهایی کاری نمی کند

در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی می کند، و به آنها که عشق

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۳۷

زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان، و مال و ثروت آنچنان روحشان را فرا گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیداً اخطار می کند.
به دنبال آن، در آیات مورد بحث، به مسأله مهمی اشاره می کند که هر رهبری

در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد، و آن اینکه: اگر عشق مال و فرزند گروهی از افراد ضعیف الیمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤمنان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای اینکه خداوند نه در آن روزهایی که نفراتشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد، و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مدد‌های او بود که باعث پیروزی‌شان شد.

لذا در آیه نخست می‌گوید «خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد» (لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة)

«مواطن» جمع «موطن» به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می‌کند. ولی یکی از معانی آن میدان‌های جنگ می‌باشد به تناسب اینکه جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می‌کنند. سپس اضافه می‌کند «و در روز «حنین» شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتتان مایه اعجاب شما بود» (و یوم حنین اذا عجبکم کثرتکم). تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر، و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته‌اند، ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تایید می‌کنند، که در هیچ‌یک از جنگ‌های اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت، آنچنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: «لن نغلب الیوم»! «هیچگاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد».

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۳۸

اما چنانکه در شرح غزوه «حنین» به خواست خدا خواهیم گفت، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدائی شد، ولی سرانجام لطف خدا آنها را نجات داد. این شکست ابتدائی چنان بود که قرآن اضافه می‌کند: «زمین با آنهمه وسعتش بر شما تنگ شد» (و ضاقت علیکم الارض بمارحبت). «سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید» (ثم ولیتم مدبرین). در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده بود، و جز گروه کمی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باقی نمانده بودند، و پیغمبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر فرار آنها شدیداً نگران و ناراحت بود، «خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرستاد» (ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین).

«و هم چنین لشکریانی که شما نمی دیدید، برای تقویت و یاریتان فرو فرستاد» (و انزل جنودا لم تروها).

همانگونه که در ذیل آیات مربوط به «غزوه بدر» گفتیم نزول این ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه اینکه فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند.

و در پایان نتیجه نهائی جنگ حنین را چنین بیان می کند: «خداوند افراد بی ایمان و بت پرست را کیفر داد» (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاردند آنچنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (و عذب

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۳۹

الذین کفروا).

«و این است کیفر افراد بی ایمان»! (و ذلک جزاء الکافرین).

ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرار کنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا باز گردند و آئین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می پذیرد» (ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء).

جمله «یتوب» که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد مفهومش این است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است.

«چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است هیچگاه درهای توبه را به روی کسی نمی بندد، و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی سازد (و الله غفور رحیم).

اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابلای همین بحث وجود دارد، توجه کرد:

۱- «غزوه عبرت انگیز حنین»

«حنین» سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف و چون این غزوه در آنجا واقع شد به نام غزوه حنین معروف شده، و در قرآن از آن تعبیر به «یوم حنین» شده است نام دیگر آن غزوه «اوطاس» و غزوه «هوازن» است (اوطاس نام

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۰

سرزمینی در همان حدود، و هوازن نام یکی از قبائلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند).

این «غزوه» از آنجا شروع شد که بنا بگفته «ابن اثیر» در کامل طایفه بزرگ «هوازن» هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند رئیسشان «مالک بن عوف» آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است «محمد» بعد از فتح مکه به جنگ با آنها برخیزد، و آنها گفتند پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم.

هنگامی که این خبر به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند. گرچه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریباً اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می شود که کاملاً متفق نیستند و ما آنچه را ذیلاً به طور فشرده می آوریم طبق روایتی است که مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» آورده است.

در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤسای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را بهمراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچکس فکر فرار در سرنپوراند و به این ترتیب وارد سرزمین «اوطاس» شدند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی (علیه السلام) داد و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند بدستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند. پیامبر مطلع شد که «صفوان ابن امیه» مقدار زیادی زره در اختیار دارد به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست، «صفوان» سؤال کرد براستی عاریه است یا غصب؟ پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: عاریه‌ای است که ما آنرا تضمین می‌کنیم و سالم بر می‌گردانیم صفوان یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، و خود شخصا با حضرت حرکت کرد.

دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند که مجموعاً دوازده هزار نفر می‌شدند برای میدان جنگ حرکت کردند.

«مالک بن عوف» که مرد پر جرئت و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلافهای شمشیر را بشکنند و در شکافه‌ای کوه و دره‌های اطراف، و لابلاي درختان، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند، و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند یکباره به آنان حمله ور شوند و لشکر را در هم بکوبند.

او اضافه کرد: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است تا طعم شکست را بچشد!

هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین «حنین» سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر «هوازن» از هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند، و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.

خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتاً دست از حمایت آنها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند، و آثار شکست در آنان آشکار گشت.

اما علی (علیه السلام) که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند.

(در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت). و عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعاً از نه نفر تجاوز نمی‌کردند و دهمین آنها «ایمن» فرزند «ام ایمن» بود اطراف پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفتند. مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب‌نشینی از کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عباس که صدای بلند و رسائی داشت دستور داد فوراً از تپه‌ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند «یا معشر المهاجرین و الانصار یا اصحاب سورة البقرة یا اهل بیعت الشجرة الی این تفرون هذا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)». «

«ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره! و ای اهل بیعت شجره! به کجا فرار می‌کنید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جااست!». هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند باز گشتند و گفتند «لبیک، لبیک» مخصوصاً انصار در این بازگشت پیش قدم بودند، و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند، و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آنچنان که طایفه «هوازن» به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می‌کردند. حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند». و در پایان این نقل تاریخی می‌خوانیم که پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاده آنها کرد و حتی «مالک بن عوف» رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اموال و اسیرانش را به او برگرداند، و ریاست مسلمانان قبیله‌اش را به او واگذار کرد.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۳

در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار علاوه بر غروری که به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه‌مسلمان بود که طبعاً جمعی از منافقان، و عده‌ای برای کسب غنائم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند، و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت. و عامل پیروزی نهائی، ایستادگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمان‌های پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.

۲- چه کسانی فرار کردند؟

شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند، و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر، و بعضی حتی چهار نفر، و بعضی حداکثر حدود یکصد نفر نوشته‌اند.

و از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور خلفای نخستین نیز در جمع فرار کنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند که این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند.

نویسنده «المنار» در اینجا می‌گوید: «به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از مکه به سپاه اسلام ملحق شده بودند، و در میان آنها منافقان و افراد ضعیف‌الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند، و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر «طبعاً» مضطرب و پریشان شد، آنها نیز طبق «عادت» و نه از روی ترس! پا به فرار گذاشتند، و این یک امر طبیعی است، که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می‌شوند بنابر این فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و رهاکردن

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۴

او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند!! ما شرحی برای این سخن ذکر نمی‌کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می‌کنیم.

ذکر این جمله نیز لازم است که در «صحیح بخاری» معتبرترین منابع اهل سنت، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده، چنین نقل می‌کند:

«فاذا عمر بن الخطاب فی الناس، و قلت ما شاء الناس، قال امر الله، ثم تراجع الناس الی رسول الله...»:

«ناگهان عمر بن خطاب در میان مردم بود گفتم مردم چه کردند؟ گفت: قضای الهی بود!، سپس مردم به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگشتند».

«ولی اگر پیشداوری‌ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم می‌بینیم که گروه‌بندی در میان فرار کنندگان قائل نشده است، بلکه

همه رایکسان مذمت می کند، که پا به فرار گذاشتند».

نمی دانیم چه تفاوتی بین جمله «ثم ولیتم مدبرین» که در آیات فوق خواندیم، و جمله دیگری که در آیه ۱۶ سوره انفال گذشت می باشد آنجا که می گوید: «و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله»:

«هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد».

بنابر این اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم ثابت می شود که مسلمانان در آن روز مگر گروه کمی مرتکب خطای بزرگی شدند، منتها بعدا

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۵

توبه کردند و بازگشتند.

۳- ایمان و آرامش

«سکینه» در اصل از ماده «سکون» به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می سازد، و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می گرداند، «سکینه» با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند، موجی از امید در دلشان پیدامی شود، و اینکه می بینیم در بعضی از روایات «سکینه» به ایمان تفسیر شده و در بعضی دیگر به یک نسیم بهشتی در شکل و صورت انسان همه بازگشت به همین معنی می کند. در قرآن مجید سوره فتح آیه ۴ می خوانیم: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم»: «او کسی است که سکینه را در دلهای مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود.

و در هر حال این حالت فوق العاده روانی، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می کند، و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می نماید.

جالب توجه اینکه قرآن در آیات مورد بحث نمی گوید: «ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علیکم» با اینکه تمام جمله های پیش از آن به صورت خطاب و

با ضمیر «کم» ذکر شده است، بلکه می گوید «علی المؤمنین»،

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۶

اشاره به اینکه منافقان و آنها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این «سکینه» و آرامش نداشتند، و تنها این موهبت نصیب افراد باایمان می شود.

و در روایات می خوانیم: این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده است به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آنها روحی آرام و عزمی راسخ، و اراده ای آهنین، و تزلزل ناپذیر داشتند. نزول «سکینه» بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میدان «حنین» - همانگونه که گفتیم - برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست داده بود، و گرنه او در این صحنه چون کوه ثابت و پا بر جا بود، و هم چنین علی (علیه السلام) و گروه کوچکی از مسلمانان!

۴ - در آیات فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در «مواطن کثیره» (میدانهای بسیار) شده است.

درباره تعداد جنگهایی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا در آن مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود اما شخصا جنگ نکرد، و هم چنین میدانهایی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت، ولی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن حضور نداشت، در میان مورخان گفتگو بسیار است، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که عدد آنها به هشتاد می رسد.

در کتاب «کافی» نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد، مال کثیری به فقرا بدهد، هنگامی که بهبودی یافت، فقهای که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچکدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم «حضرت محمد بن علی النقی (علیه السلام)

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۷

سؤال کرد، فرمود «کثیر» «هشتاد» است، وقتی از علت آن سؤال کردند

حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود ما تعداد میدانهای نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم، عدد آن هشتاد بود.

۵ - نکته‌ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد، این است که از حوادثی چون حادثه «حنین» تجربه بیندوزند، و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد، از جمعیت انبوه به تنهائی کاری ساخته نیست، مسأله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤمن و مصمم است، هر چند گروه کوچکی باشند، همانگونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ «حنین» را تغییر داد، بعد از آنکه انبوه جمعیت تا آزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بودند.

مهم این است که افراد آنچنان با روح ایمان و استقامت و فداکاری پرورش یابند که دل‌هایشان مرکز سکینه الهی گردد، و در برابر سختترین طوفانهای زندگی چون کوه پا بر جا و آرام بایستند.

آیه ۲۸

آیه و ترجمه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عِيلَةً فَسَوْفَ يَغْنِيْكُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنْ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۲۸

ترجمه :

۲۸ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید مشرکان ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند و اگر از فقر می‌ترسید خداوند شما را از فضلش، هر گاه بخواهد، بی‌نیاز می‌سازد خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۸

تفسیر :

مشرکان حق ورود به مسجد الحرام را ندارند

گفتیم یکی از فرمانهای چهارگانه‌ای که علی (علیه السلام) در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، آیه فوق اشاره به این موضوع و فلسفه آن است.

نخست می‌گوید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید مشرکان آلوده و ناپاکند،

بنابر این نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند» (یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا).
 آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟ در میان فقهاء و مفسران گفتگو است، و برای تحقیق معنی آیه لازم است روی کلمه «نجس» قبلاً بررسی شود.
 «نجس» بر وزن (هوس) معنی مصدری دارد، و به عنوان تاءکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می‌رود.
 «راغب» در کتاب «مفردات» درباره معنی این کلمه می‌گوید: «نجاست و نجس» به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، یک نوع پلیدی حسی، و دیگری پلیدی باطنی است.
 و «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید: به هر چیزی که طبع انسان از

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۴۹

آن متنفر است «نجس» گفته می‌شود.
 به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می‌رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلاً دردهائی را که دیر درمان می‌پذیرد، عرب نجس می‌گوید، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می‌شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز نجس می‌نامند.
 و از اینجا روشن می‌شود که با توجه به آیه فوق به تنهائی نمی‌توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه «نجس» بر مشرکان به این خاطر است که جسم آنها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا اینکه به خاطر عقیده بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند. و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمیتوان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جستجو کنیم.
 سپس در پاسخ افراد کوتاه بینی که اظهار می‌داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می‌افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می‌گوید: «و اگر از فقر و احتیاج می‌ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی‌نیاز می‌سازد» (و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء)
 همانگونه که به عالی‌ترین وجهی بی‌نیاز ساخت، و با گسترش اسلام در عصر

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت در آمد، و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیائی در مناسبترین شرایط قرار دارد، و در میان یک مشت کوههای خشک و سنگلاخهای بی آب و علف است، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت درآمده است.

و در پایان آیه اضافه می کند: «خداوند علیم و حکیم است» (ان الله علیم حکیم).

و هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملاً آگاه

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۰

و با خبر می باشد.

آیه ۲۹

آیه و ترجمه

قتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اءوتوا الکتب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صغرون ۲۹

ترجمه :

۲۹ - با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا، و نه به روز جزا دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمردند، و نه آئین حق را می پذیرند، پیکار کنید، تا زمانی که جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.

تفسیر :

وظیفه ما در برابر اهل کتاب

در آیات گذشته سخن از وظیفه مسلمانان در برابر «بت پرستان» بود، آیه مورد بحث و آیات آینده تکلیف مسلمین را با «اهل کتاب» روشن می سازد. در این آیات در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حد وسط میان «مسلمین» و «مشرکین» قائل شده است، زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند، ولی از جهتی نیز شبیه به مشرکان هستند، به همین دلیل اجازه کشتن آنها را نمی دهد در حالی که این اجازه را درباره بت پرستانی که مقاومت به خرج می دادند، می داد، زیرا برنامه،

برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است.
ولی در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می‌دهد که آنها حاضر

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۱

شوند به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند، اسلام را محترم بشمرند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند، و یکی دیگر از نشانه‌های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت‌آمیز آن است که «جزیه» را که یک نوع مالیات سرانه است، بپذیرند و هر ساله مبلغی مختصر که حدود و شرایط آن در بحثهای آینده به خواست خدا مشخص خواهد شد، تحت این عنوان به حکومت اسلامی بپردازند.

در غیر این صورت اجازه مبارزه و پیکار با آنها را صادر می‌کند، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می‌سازد.
نخست می‌گوید: «با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، پیکار کنید» (قاتلوا الذین لا يؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر)
اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، با اینکه به ظاهر می‌بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را، این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس است.
اما در مورد ایمان به مبدء و حقیقت توحید «اولا» گروهی از یهود آهمانطور که در آیات بعد خواهد آمد - عزیز را فرزند خدا می‌دانستند، و مسیحیان عموماً، ایمان به الوهیت مسیح و تثلیث (خدایان سه‌گانه) دارند.
ثانیا همانگونه که در آیات آینده نیز اشاره شده آنها گرفتار شرک در عبادت بودند، و عملاً دانشمندان و پیشوایان مذهبی خود را می‌پرستیدند، بخشش گناه را که مخصوص خدا است از آنها می‌خواستند، و احکام الهی را که آنان تحریف کرده بودند به رسمیت می‌شناختند.
و اما ایمان آنها به معاد، یک ایمان تحریف یافته است، زیرا معاد را چنانکه از سخنان آنها استفاده می‌شود، منحصر به معاد روحانی می‌دانند. بنابر این هم ایمانشان به مبدء مخدوش است و هم به معاد.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۲

سپس به دومین صفت آنها اشاره می‌کند که آنها در برابر محرمات الهی تسلیم نیستند، و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده، حرام نمی‌شمرند (و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله).

ممکن است منظور از رسول او موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) باشد، زیرا آنها به محرمات آئین خود نیز عملاً وفادار نیستند، و بسیاری از اعمالی که در آئین موسی (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) تحریم شده است مرتکب می‌شوند، نه تنها مرتکب می‌شوند، گاهی حکم به حلال بودن آن نیز می‌کنند!

و ممکن است منظور از رسوله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، یعنی این که فرمان جهاد در برابر آنها داده شده است به خاطر آن است که آنها در برابر آنچه خداوند به وسیله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تحریم کرده تسلیم نیستند، و مرتکب همه گونه گناه می‌شوند.

این احتمال نزدیکتر به نظر می‌رسد و شاهد آن آیه ۳۳ همین سوره است که به زودی تفسیر آن خواهد آمد، آنجا که می‌گوید: «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» او کسی است که پیامبرش را با هدایت دین حق فرستاد».

به علاوه کلمه رسوله هنگامی که در قرآن به طور مطلق گفته می‌شود منظور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است. و از این گذشته اگر منظور پیامبر خودشان بود باید به صورت «مفرد» نگوید بلکه به صورت «تثنیه» یا «جمع» بگویند برای خود رسول یا رسولانی داشته‌اند، همانگونه که در آیه ۱۳ سوره یونس آمده است «و جائتھم رسلھم بالبینات».

یعنی «پیامبران آنها دلایل روشن برای آنان آورده‌اند» (نظیر این تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز دیده می‌شود).

ممکن است گفته شود در این صورت آیه از قبیل توضیح و اضحات خواهد بود، زیرا بدیهی است که غیر مسلمانان همه محرمات آئین اسلام را قبول ندارند.

ولی باید توجه داشت که منظور از بیان این صفات بیان علت مجاز بودن جهاد در برابر آنها است یعنی به این دلیل جهاد با آنان جایز است که محرمات اسلامی

را نپذیرفته و آلوده گناهان زیادی هستند، اگر مقاومت کنند و از صورت یک اقلیت سالم خارج شوند می‌توان با آنها مبارزه کرد. بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده، می‌گوید: آنها به طور کلی آئین حق را قبول ندارند» (و لا یدینون دین الحق). باز در مورد این جمله دو احتمال گذشته وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور از «دین حق» همان آئین اسلام است که در چند آیه بعد به آن اشاره شده است.

ذکر این جمله بعد از ذکر عدم اعتقاد آنها به محرّمات اسلامی، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است، یعنی نخست به آلوده بودن آنها به بسیاری از محرّمات اشاره می‌کند، زیرا این آلودگی مخصوصاً چشمگیر است: آلودگی به شراب، رباخواری، خوردن گوشت خوک، و ارتکاب بسیاری از ببند و باریهای جنسی که روز به روز در میان آنها بیشتر و گسترده‌تر می‌شود. سپس می‌گوید اصولاً اینها در برابر آئین حق تسلیم نیستند یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده‌اند و انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده‌اند، به همین دلیل یا باید انقلاب تکاملی اسلام را بپذیرند و دنیای فکری مذهبی خود را نوسازی کنند، و یا حد اقل به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمانها قرار گیرند، و شرائط زندگی مسالمت‌آمیز را بپذیرند.

پس از ذکر این اوصاف سه‌گانه که در حقیقت مجوز مبارزه با آنها است می‌گوید: «این حکم درباره آنها است که اهل کتابند» (من الذین اوتوا الکتاب).

کلمه «من» به اصطلاح در اینجا «بیانیه» است نه «تبعیضیه» و به تعبیر دیگر

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۴

قرآن می‌گوید همه پیروان کتب آسمانی پیشین (متأسفانه) گرفتار این انحرافات مذهبی شده‌اند و این حکم درباره همه آنها است. بعد تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند در ضمن یک جمله بیان کرده و می‌گوید این مبارزه تا زمانی خواهد بود که جزیه را بپردازند در حالی که تسلیم باشند (حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون).

«جزیه» از ماده «جزاء» به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می‌گیرند گرفته می‌شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان جزاء در برابر حفظ مال و جانشان به حکومت اسلامی می‌پردازند. (این مطلبی است که از سخنان راغب در کتاب مفردات استفاده می‌شود)

«صاغر» از ماده «صغر» (بر وزن پسر) به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آئین اسلام و قرآن بوده باشد، و به تعبیر دیگر نشانه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد.

و اینکه بعضی از مفسران آنرا به عنوان تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب کرده‌اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می‌شود و نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیتهای مذهبی به ما رسیده است تطبیق می‌کند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه در آیه فوق گر چه در میان شرائط «ذمه» تنها «جزیه» مطرح شده است، ولی تعبیر به «هم صاغرون» یک اشاره اجمالی به سایر شرائط ذمه است، زیرا از آن استفاده می‌شود که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمانان نزنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند،

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۵

و در راه پیشرفت‌هایشان سد و مانعی ایجاد ننمایند، زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست.

جزیه چیست؟

«جزیه» یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می‌گیرد، نه بر اموال و اراضی، و به تعبیر دیگر مالیات سرانه سالانه است. بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از «کزیت» کلمه فارسی باستانی که به معنی مالیاتی است که برای تقویت ارتش اخذ می‌شود، گرفته شده ولی بسیاری معتقدند که این لغت یک لغت عربی خالص است، و همانگونه که سابقاً نقل کردیم از ماده جزاء گرفته شده،

به‌مناسبت اینکه، مالیات مزبور جزای امنیتی است که حکومت اسلامی برای اقلیتهای مذهبی فراهم می‌سازد.

«جزیه» قبل از اسلام هم بوده است، بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می‌گرفت، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت ۱۲ یا ۸ یا ۶ یا ۴ درهم مالیات سرانه اخذ می‌کرد. فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته‌اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است، بنابر این هر گاه جمعی عملاً برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده‌ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.

قرائنی در دست داریم که این فلسفه را در مورد جزیه چه قبل از دوران اسلام و چه در دوران اسلامی تایید می‌کند.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۶

گروه سنی جزیه دهندگان در عصر انوشیروان که هم اکنون نقل کردیم (مابین بیست تا پنجاه سال) گواه روشنی بر این مطلب است، زیرا این گروه سنی در حقیقت مربوط به کسانی بوده است که قدرت حمل اسلحه و شرکت در حفظ امنیت و استقلال کشور را داشته‌اند، ولی به خاطر اشتغال به کسب و کار بجای آن جزیه می‌پرداختند.

گواه دیگر اینکه در اسلام جزیه بر مسلمانان لازم نیست، زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند، اما چون اقلیتهای مذهبی از شرکت در جهاد معافند بجای آن باید جزیه بپردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می‌کنند سهمی داشته باشند.

و نیز معاف بودن کودکان اقلیتهای مذهبی و هم چنین زنان، پیر مردان و نابینایان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است.

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که جزیه تنها یک نوع کمک مالی است، که از

طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تاءمین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد. بنابر این آنها که جزیه را یک نوع حق تسخیر به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد. و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۷

یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تائید می کند، این است که در عهدنامه هائی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در برابر، مسلمانان موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.

این عهد نامه ها فراوان است که به عنوان نمونه یکی را ذیلا می آوریم، و آن عهدنامه ای است که «خالد بن ولید» با مسیحیان اطراف «فرات» منعقد کرد.

متن عهدنامه چنین است:

«هذا کتاب من خالد بن ولید لصلوبا ابن نسطونا و قومه، انی عاهدتکم علی الجزية و المنعة، فلک الذمة و المنعة، و ما منعناکم فلنا الجزية و الافلا، کتب سنة اثنتی عشرة فی صفر».

«این نامه ای است از «خالد بن ولید» به «صلوبا» (بزرگ مسیحیان) و جمعیتش، من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع، و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و ما دام که ما از شما حمایت می کنیم، حق گرفتن جزیه

داریم، و الا حقى نخواهيم داشت، اين عهدنامه در سال دوازده هجرى در ماه صفر نوشته شد».

جالب اينكه مى خوانيم هر گاه در حمايت از آنها كوتاهى مى شد، جزيه را

تفسير نمونه جلد ۷ صفحه ۳۵۸

به آنها باز مى گردانند، و يا اصلا از آنها نمى گرفتند! توجه به اين نکته نيز لازم است، كه جزيه اندازه مشخصى ندارد، و ميزان آن بستگى به توانائى جزيه دهندگان دارد، ولى آنچه از تواريخ اسلامى به دست مى آيد اين است كه غالبا مبلغ مختصرى در اين زمينه قرار داده مى شد. و اين مبلغ گاهى در حدود يك دينار در سال بيشتر نبود، و حتى گاهى در عهدنامه ها قيد مى شد كه جزيه دهندگان موظفند به مقدار توانائيشان جزيه بپردازند.

از مجموع آنچه گفته شد ايرادهائى گوناگون و سمپاشى هاى كه در زمينه اين حكم اسلامى مى شود، از ميان خواهد رفت، و ثابت مى شود كه اين يك حكم عادلانه و منطقى است.

بعد ←

↑ فرست

→ قبل